

چشم دید از آرامگاه شاه صاحب ناصر خسرو قبادیانی بلخی یمگی بدخشانی

اول ثور 1390

از طرف دولت محمد سیار از شهر جدید فیض آباد



آرامگاه شاه صاحب ناصر خسرو

روزی بهاری بود و طبیعت تمام کوه دشت و دامان این گلشن را بخمل سبز پوشانیده بود، چشمه ساران بازی کنان از قلعه های بلند بطرف پایین شتابان و مستی کنان طبیعت را زیبا و سبزتر و از خود صدای دلنشین را برای راه پیمایان میشنواندند. گل‌های سفید بهاری در رقابت با لاله و ارغوان سحرا و دامان این میهن را رنگارنگ ساخته و شبنم صبحگاهان مانند عرق از جبین و رخسار هر گل و گل‌های خود رو از گلبرگ‌های هر گل به شاخه میچکد و بلبلان و عندلیبان مستی کنان بالای شاخه های گل صدبرگ و مرسل به نغمه سرای میپرداختن و دل هر راهگذر را بهار بهار میساختند خداوند (ج) توانا خوداین طبیعت را برای مخلوق‌های خودارزانی آفریده است. میرفتیم و به هر سوی که نگاه مینودیم گویا اینکه عروسی طبیعت بوده باشد و دل تمام راهگذرانیکه از این راه میگذشتن مثل خود بهار میساخت و این منطقه را بنام یمگان بدخشان مینامند. هنگامیکه روان بودیم ناگهان چشم‌هایم به یک سفیدی که مانند برف در دامنه کوه بالای قریه موقیعت داشت افتاد. من از دوستم داکتر مجید پرسان نمودم که این سفیدی که در بالای قریه نمایان میشود، چه است؟ او نگاه خیره بمن نمود و گفت فکر میکنم که شاید بار اول است که به این منطقه آمده اید؟ گفتم، بلی! او گفت، آن آرامگاه شاه صاحب است. گفتم کدام شاه صاحب؟ گفت شاه صاحب ناصر خسرو. من علاقه زیادی داشتم تا آرامگاه پیرناصر خسرو را ببینم. چون موسسه محترم بنیاد آقاخان آنجاه فعالیت های در مورد زراعت صحت انکشاف دهات و تعلیم و تربیه و دیگر پروژه ها داشت

و من ام از جمله کارمندان این بنیاد محترم بودم، بعد از ختم کار ام از دفتر خواستم به دیدن آن آرامگاه بروم. از دوستم خواهش نمودم او اول قبون نکرد و بعد از اسرار فراوان مجبور شد و قبول کرد و بسوی مزار روانه شدیم و هنگامیکه آنجا رسیدیم واقعاً آرامگاه بسیار مقبول ساخته شده است.



این آرامگاه در دامنه کوهی بالای سنگهای خورد و کلان که به اصطلاح وطنی خود مان آنرا بنام منگ نام میبرند، اعمار گردیده است. هنگامیکه به دروازه آرامگاه رسیدیم، دروازه را باز نمودم



و دیدم که دو چوبی که به اصطلاح وطنی آن را تیر یاد میشوند، با یک دیزاین بسیار مقبول تراشیده شده و در عکسهای این صفحه میتوانید ببینید. چوب های دیگر (دستک ها) هم نهایت خوب چهار تراش شده و در سه طرف هر چوب آیات قرانکریم نوشته شده است، چنان زیبا نوشته شده که شاید فعلا هیچ کس نتواند که چنین زیبا بنویسد و حتی بالای چوب هایی خورد که در بالای دستکها



موقعیت دارد و در شغنائی آنرا کلندک و یا چوبهاییکه بجای بوریا استفاده شده میشوند، نیز در روی هر تخته آن چوبها آیات قرانکریم نوشته شده است. جای تعجب است که بیشتر از 920 سال قدامت تاریخی دارد ولی چوب های آن آرامگاه نیز نهایت شفاف و تازه میباشند و انسان فکرمیکند که به نزدیکی ساخته شده باشند. به لفظ وطنی نه چکک کرده و نه آب داخل آن در آمده و نه درزدارند. در داخل آرامگاه دو بکس یا صندوق چوبی خالی با گلکهای فلزی گل کاری شده و اندازه شان بیشتریا کمتر از یک متر میباشند. من از نگاهبان این آرامگاه در مورد بکسها خواهان معلومات بیشتر شدم و او از نقل قول گذشته گان اش برایم تحریف کرد. نگاهبان گفت که اول این صندوق ها قفل بوده و هیچ کس جرات آنرا نداشت که قفل صندوق ها را باز کند ولی در این اواخر 15 یا 20 سال پیش این قفل ها شکستانده شده و چیزی که در داخل این بکس ها بوده ان را با خود بردند ولی هیچکس نمیداند که داخل این صندوقها چه بوده و چه کسی چنین کار را انجام داده است. هیچکس

چیزی نمیداند. در این وقت چشمهایم به یک دیکی افتاد که نه آنقدر خورد و نه بزرگ و نگهبان



میگفت که دیک بخاطر آن است اشخاصیکه بدیدن و یا بدعوت شاه صاحب میآمدند، برایشان غذا آماده میشده ولی این امان دیک اصلی نیست و دیک اصلی را هم کسی برده و به عوض اش این را آورده اند. بزرگان ما میگفتند که داخل و بیرون دیک اصلی نیز آیات قرآنکریم نوشته بوده و در نزدیکی آن دیک یک پایه چراغان سیاه رنگ بود. از نگاهبان پرسیدم که این شمعدان و یا چراغان اینجا چه میکند او برایم گفت که این امان چراغ شاه صاحب است که بخاطر روشنی از طرف شب از آن استفاده میکرد. خواستم که بیرون برایم نگاه بان برایم گفت که تبرکات نمیگیرید من گفتم از کجا او یک دروازه خورد را برایم نشان داد خواستم ببینم ولی نهایت تاریک بود نتوانستم ببینم دست انداختم و قدری تبرکی را برداشتم. برق دستی را از جیب ام کشیدم و روشن نمودم جز یک غار کوچک چیزی دیگری را ندیدم. باز از نگاه بان پرسان نمودم این غار کوچک بخاطر چیست؟ او برایم گفت که آرامگاه اصلی شاه صاحب داخل این غار است و در بیرون آرامگاه یک مسجد خورد ساخته شده بود که آن عبادت گاه شاه صاحب بود. در بیرون آن چندین خانه و آشپز خانه بوده ولی فعلاً تنها یک دیوار باقی مانده و دیگر خراب گردیده است و بیش روی دروازه در چهار متری آن عوض کوچکی ساخته شده ولی فعلاً آب ندارد، خشک است. واقعاً چه آرامگاه زیبا آرامگاه که قدامت تاریخی آن بیشتر از (920) دارد ولی تا کنون با نگاه بانی اهالی قریه نگاه بانی میشود و بجای خود باقی مانده است. تنها چند سال پیش از طریق بعضی اشخاص نادان مرقد دوظفل که داخل این آرامگاه بود، کندن کاری گردیده بود ولی اهالی قریه آن گونه محبتی که با این شخص بزرگ داشتند دیگر نگذاشتن که اشخاص مرقد کن این آرامگاه را بیشتر خراب بسازند. در ترمیم آن نه حکومت و نه موسسات خارجی همکاری صورت نگرفته است ولی در این اواخر آگاهی حاصل نمودم که بخش کلتوری موسسه محترم آقاخان ترمیم آنرا بدوش گرفته و شروع بکار نموده است. ما از موسسه محترم آقاخان تشکری میکنیم که در بخش فرهنگ ما نیز همکاری مینماید و همکاریشان را در همه عرصه بدیده قدر مینگریم.

و این هم شهری به سبک شعری استاد محمود (ماهر)

ای ناصر خسرو

ای ناصر خسرو به یمگان تو نازم
بر روزه بشکسته ویران تو نازم
ای شاه جهانتاب بران شیوه و دعوت
بر قلب بزرگ بر علم و عرفان تو نازم
سرسبز شده کوه و دمن دور مزارت
بر ساحل دریای خروشان تو نازم
فخر است مرا چون که توی حجت دوران
بر مسجده و سجاده و فرمان تو نازم
این مرقد ویرانه امید من محزون
بر دامن سحر ای شکوفان تو نازم
آن دد صفتان کنند این روضه زیبا
بر مرقد برکنده طفلان تو نازم
آن خواهر دل سوز زکجاء شد در اینجا
بر خواهی دلداده دوران تو نازم
(سیار) کنون بوسه زند بر در دیوار
از چهار طرف بر در و دیوار تو نازم

اول ثور 1390 ولسوالی یمگان بدخشان
از طرف دولت محمد سیار از شهر جدید فیض آباد